

رستم



چنانکه میدانیم در عهد شاهنشاهی اشکانی دو خاندان از خاندانهای پارتی (پهلوی - پهلوانی) در ایران اهمیت بسیار داشته‌اند یکی خاندان «کارن» که بیشتر در شمال غربی ایران سکونت داشته و در برابر مهاجمین غربی و شمال غربی مقاومت میکرده‌اند و دیگر خاندان «سورن» که در جنوب شرقی ایران صاحب قدرت فراوان بودند و در بسیاری از جنگهای بزرگ دوره اشکانی سرداری سپاه ایرانی برعهده رؤسای ایشان بود و اکنون بعید بنظر نمی‌آید که رستم یکی از رؤسای بزرگ این قوم بوده باشد که بعداً نام او مانند نام صدها تن از بزرگان پارتی از فهرستهای سلاطین و امراء عهد اشکانی محذوف گشت.

در صورت صحت این فرض رستم اصلاً و جودی تاریخی بود ولی وقتی در داستانهای ملی ما راه یافت بوجودی داستانی مبدل گشت و تمام خصائص پهلوانان داستانی در او گرد آمد یعنی: عمر او بششصد سال رسید، از هفتخان گذشت و در آن با شیر و اژدها و جادو و دیوسپید جنگید، در خردی سرپیل سپید را بزر آورده، نیروی او چندان بود که از خداوند کاهش آنرا درخواست، بالای او از قد هفتاد رشی افراسیاب در گذشت، بسی از دیوان را از میان برد و بسیاری دیگر از اعمال خارق عادت بوی نسبت داده شد.

باراه یافتن خوارق عادات در زندگی يك پهلوان بزرگ تاریخی نباید وجود تاریخی او را انکار کرد. چنانکه میدانیم منظومه معروف حماسی فرانسوی بنام اغانی رلان (۱) که در اواخر قرن یازدهم میلادی سروده شد، مربوط بچوادیست که در حدود سال ۷۷۸ میلادی روی داده و راجع است بچنگهای شارلمانی پادشاه معروف فرانسه معاصر هارون الرشید عباسی. در این منظومه که

(۱) Chansons de Roland

سه قرن پس از شارلمانی پدید آمد عمر شارلمانی بدویست سال رسید و بنا بر این اگر رستم که عمر داستان او تا زمان نظم شاهنامه در حدود هزار سال بود، ششصدسال زندگی یافته باشد نباید مایهٔ اعجاب و شگفتی گردد.

داستان رستم و پهلوانان سیستان در یکی از کتب معروف پهلوی بنام «سگسران» (۱) که در اوایل دورهٔ اسلامی وجود داشت بتفصیل آمده بود. ظاهراً این کتاب بنثر پهلوی بود و مسعودی هنگام گفت و گو از غلبهٔ «زو» بر افراسیاب از آن نام برده است. نام این کتاب در نسخ مختلف بصورت های مصحف عجیبی مانند تبکتکین والنسکین و کیکین ... آمده است. ظاهراً این اسامی همه غلط و دور از صوابست. مصحح فرانسوی مروج الذهب چاپ پاریس (باریه دومینار) (۲) این نام را (سگسران) تصور کرد و به عقیدهٔ کریستن سن (۳) این انتخاب دور از صواب نیست و سگسران بایست در زبان پهلوی سگسران (بایاء مجهول) یعنی سران سک (بفتح اول و دوم)، سران سگستان (سیستان) بوده باشد. بعقیدهٔ من این نام در اصل کتاب کلمه بی نظیر سکسین، سکزین (سگزینان)، سکسیکین بوده است و رابطهٔ موضوع کتاب با اخبار سیستان و داستان رستم چنین حدس را ایجاب میکند خاصه که در بعضی از نسخ این نام قریب بصورت مذکور است مانند سکیکن که در نسخهٔ مروج الذهب چاپ مصر می بینیم. مطالب این کتاب عبارت بوده است از: اعمال کیخسرو - گرفتار کردن قاتلان سیاوش - چاره گریها و جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان وجود داشت - اخبار رستم - اخبار اسفندیار و قتل او بدست رستم - داستان قتل رستم بوسیلهٔ بهمن بن اسفندیار و نظایر این موارد از داستانهای ایران قدیم. اصل کلام مسعودی در این باب چنین است: «و للفرس کلام طویل فی قتل افراسیاب و کیفیت قتل و حرابه، و ماکان بین الفرس و الترتک من الحروب و الغارات، و ماکان من قتل سیاوخش و خبر رستم بن دستان، هذا کله مشروح فی الکتاب المترجم بکتاب السکیکین (ظ: سکسیکین) ترجمهٔ ابن المقفع من الفارسیة الاولى الی العربیة، و خبر اسفندیار بن کشتاسب بن بهراسب (ظ: لهراسب) و قتل رستم بن دستان (کذا)، و ماکان من قتل بهمن ابن اسفندیار لرستم و غیر ذلك من عجائب الفرس الاولى و اخبارها و هذا الکتاب تعظمه الفرس لما قد تضمن من خبر اسلافهم و سیر ملوکهم» (۴)

ترجمهٔ این سخنان پیارسی چنین است: «ایرانیان را سخنان بسیار است در کشتن

(۱) Sagésarân (۲) Barbier de Meynard (۳) Les Kayanides. P. 143

(۴) مروج الذهب مسعودی چاپ مصر ج ۱ ص ۱۹۱

افراسیاب و چگونگی قتل و جنگهای او و آنچه میان ایرانیان و ترکان از جنگها و غارتها رخ داده ، و آنچه راجع بقتل سیاوخش و خبر رستم پسرستان بوده است ، همه این سخنان در کتاب معروف به کتاب السکسیکین ترجمه ابن المقفع از پارسی پیشین (پهلوی) بعربی در آمده است باضافه داستان اسفندیار پسر گشتاسپ پسر لهراسپ ، و قتل { او بدست } رستم پسرستان ، و قتل رستم بدست بهمن پسر اسفندیار و مطالب دیگری از عجائب ایران قدیم و اخبار آن ، و این را ایرانیان از آن روی که حاوی اخبار نیاکان و سرگذشت پادشاهان ایشانست ، بزرگ میدارند . (۱) و مسعودی جای دیگر نیز از همین کتاب « سکسیکین » (سکسیکین) راجع بکیخسرو مطلبی نقل کرده است (۲) .

دیگر از کتب مهم پهلوی که حاوی اخباری راجع برستم بوده است کتاب داستان « رستم و اسفندیار » است که در الفهرست ابن الندیم (۳) در شمار کتب مؤلفه ایرانیان آمده است و ابن الندیم گوید که این کتاب را « جبله بن سالم » از پهلوی بعربی ترجمه کرد . این داستان در اوایل عهد اسلامی مشهور و رائج بود و یکی از مردم مکه بنام نصر بن الحارث در آغاز پیغامبری محمد بن عبدالله (ص) آنچه را که در سرزمین فرات راجع برستم و اسفندیار شنیده بود در مکه برای مردم حکایت می کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان لذت بسیاری بردند (۴) .

در الفهرست ابن الندیم از جمله نامه ها و آثاری که پیش از گشتاسپ و ظهور زردشت مانده بود یکی عهد کیکاوس را ذکر کرده است بدین نحو : « من ترا از بند بندگی خود آزاد ساختم و پادشاهی سیستان را بتو دادم ، پس با هیچکس راه بندگی مسپار و چنانکه ترا فرمان داده ام سیستان را در اختیار خود دار » (۵)

در اخبار الطوال دینوری (۶) رستم بالقب « الشدید » ذکر شده و چنین آمده است که : « کان رستم الشدید ... جباراً مدید القامة شدید القوة عظیم الجسم » و عین این لقب را در الکامل ابن اثیر نیز (۷) برای رستم می یابیم و نسب رستم در اینجا چنین است : « رستم الشدید بن داستان (ظ : داستان) بن نریمان بن جوذ نک بن کرشاسب » . رستم بگمان ابن اثیر اسپهبد سیستان

۱ - ترجمه از متن مروج الذهب چاپ پاریس اندک اختلافی با ترجمه مذکور در فوق پیدا میکند .

رجوع کنید بکتاب « حماسه سرائی در ایران » ص ۴۴ . ۲ - مروج الذهب چاپ مصر ج ۱ ص ۱۹۲

۳ - چاپ مصر ص ۴۲۴ * ۴ - رجوع شود به سیره ابن هشام و مقدمه ژول موهل بر ترجمه

شاهنامه فردوسی ۵ - الفهرست چاپ مصر ص ۱۹

۶ - چاپ لیدن ص ۲۷ ۷ - چاپ مصر ص ۱۰۴ ج ۱

بوده است و عجب در آنست که ابن اثیر (۱) در جای دیگری در ذکر نسب افراسیاب جد او را «رستم» گفته است.

در سایر کتب تاریخ که در قرون نخستین هجرت بزبان تازی نگاشته اند، یا کتب تاریخ پارسی که مآخذ آنها همین کتب عربی بوده است جای جای ذکر از رستم و برخی از اعمال او آمده است که چون مطلب تازه بی جز آنچه در شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی می بینید، در آنها نیست، از نقل آنها خودداری میکنم.

اما در لهجه دری یعنی لهجه ادبی و رسمی ایران در دوره اسلامی چنانکه میدانیم از حدود اوایل قرن چهارم هجری ببعده شروع بتدوین داستانها و روایات ملی کردند. از جمله این داستانهای مکتوب یکی کتاب مفصلی است که با بوالمؤید بلخی نویسنده و شاعر معروف قرن چهارم نسبت داده اند و آن کتابی عظیم در تاریخ و داستانهای ایران قدیم شامل بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع پهلوانان و شاهان خاصه داستانهای پهلوانان سیستان یعنی خاندان کرشاسپ بوده است (۲). کتب دیگری نیز در باب داستانهای خاندان پهلوانی سیستان نگاشته شده بود مانند فرامرز نامه یا اخبار فرامرز در دوازده مجلد (۳)، اخبار بهمن (۴)، کرشاسپ نامه (۵) و نظایر آنها (۶) که تاریخ تألیف آنها معمولاً حدود قرن چهارم هجری بوده است.

از جمله این کتب داستانی و قهرمانی یکی کتابی بوده است که «آزاد سرو» نامی در اخبار رستم نگاشت. فردوسی در آغاز داستان قتل رستم چنین گفته است:

کنون کشتن رستم آریم پیش	ز دفتر همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی بمر و
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی

۱ چاپ مصر - ص ۸۸

۲ - در باب این کتاب رجوع شود به: تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و ترجمه تاریخ طبری و قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس و مجله کاوه شماره اول سال ۲ دوره جدید ویست مقاله آقای قزوینی ج ۲ ص ۹۴-۹۱.

۳ - تاریخ سیستان ص ۷.

۴ - مجمل التواریخ ص ۲. این کتاب از آنجا که حاوی جنگهای بهمن با پهلوانان سیستان بوده است در شمار کتبی ذکر شده است که در باب پهلوانان سیستان نگاشته بوده اند.

۵ - تاریخ سیستان ص ۱ و ۵.

۶ - رجوع شود بکتاب حماسه سرائی در ایران ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

دلی پر زدانش سری پرسخن
 بسام نریمان کشیدش نژاد
 بگویم سخن آنچه زو یافتم
 کنون بازگردم بگفتار سرو
 چنین گوید آن پیر دانش پذیر
 که در پرده زال بد بنده ای
 زبان پر ز گفتار های کهن
 بسی داشتی رزم رستم بیسار
 سخن را يك اندردگر بافتم ...
 فروزنده سهل ماهان مرو
 هنر مند و گوینده و یادگیر
 نوازنده رود و گوینده ای ...

بنابر آنچه در این ایات ملاحظه میکنیم «آزاد سرو» از ملازمان احمد بن سهل بوده است. احمد بن سهل مردی بود از بزرگان عصر ساسانی و از طبقه دهقانان گیرنگ (جیرنج) مرو بود و خود را از اعقاب یزدگرد پسر شهریار آخرین شاهنشاه ساسانی میدانست. جد وی کامکار نیز از مشاهیر عهد خود بود و کامکاریان در خدمت طاهریان خدمت میکردند. برادران احمد یعنی پسران سهل در تعصب میان ایرانیان و عربان کشته شدند و احمد بخونخواهی آنان همت گماشت و مدتی با صفاریان و سپس با سامانیان ارتباط داشت و خصوصاً در دوره سامانیان شهرت بسیار یافت و در عهد امیر نصر بن احمد (۳۰۱ - ۳۳۱) امارت نیشابور او را بود اما عصیان آشکار کرد و بمرو رفت و آنجا بماند و سرانجام مقید و در بخارا زندانی شد و در زندان بسال ۳۰۷ بمرد.

چون احمد بن سهل از طبقه دهقان بود علی الرسم مانند همه افراد این طبقه بملت خود و تاریخ و روایات ایران قدیم علاقه بسیار داشت و از اینجا معلوم میشود که علت توجه او یکی از راویان اخبار و روایات ملی قدیم یعنی «آزاد سرو» چه بوده است. آزاد سرو بنابر آنچه از گفتار فردوسی آشکار میشود یکی از روات خراسان بوده است که خود را از اعقاب سام نریمان میدانست و حافظ تمام روایات مربوط به «رستم» و جنگهای او بود و کتابی در این باب داشت که فردوسی از آن «دفتر» تعبیر کرده و علی الظاهر داستانهای مربوط به رستم را از آن گرفته است.

در شاهنامه رخس رستم نیز از عجایب مخلوقات است. بهترین وصفی که فردوسی از رخس رستم کرده در این ایات است:

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم
 سیه خایه و تند و پولاد سم
 تنش پر نگار از کران تا کران
 چو داغ گل سرخ بر زعفران

چه بر آب بودی چه برخشک راه
پی مورچه بر پلاس سیاه
بنیروی پیل و بیالا هیون
از سومین بیت منقول چنین برمیآید که رخش چون خورشید و ماه فروزنده بود و بهمین سبب است که گاه در شاهنامه رخش باصفت رخشان یاد میشود :

فرود آمد از رخش رخشان چو باد
سر نامور سوی بالا نهاد
و بنا بر این میتوان حدس زد که مدونین داستانهای ملی اسبرستم را از حیث درخشندگی او بدین نام نامیده و یا وجه تسمیه او را از این طریق معلوم کرده باشند.

رخش در عظمت و توانایی نظیر نداشت و هنگام جنک خروشان و نعره زنان بود :

یکی رخش دارد بزیر اندرون
نیار آمد از بانگ هنگام جنک
بخود هر زمان بر خروشد همی
رخش رستم از حیث هوش و قوه عقل نیز حیوانی عجیب بود چنانکه رستم با او سخن می گفت و او سخنان وی را بنیکی در می یافت و کارهای بزرگ مانند جنک با شیر انجام میداد (۱).

البته نقل همه داستان رستم از شاهنامه در اینجا امری دشوار و غیر لازم است ولی نگارنده مجموعه ای از اوصاف رستم را که از موارد مختلف شاهنامه گرد آورده است در اینجا نقل میکند :

سواری پدید آمد از پشت سام
از آنکس که بر پای پیشش بر است
کمندی فرو هشته تا پای او
یکی مرد بینی چو سرو سہی
بگیتی کسی مرد زانسان ندید
بیالای او بر زمین مرد نیست
بدان زور هرگز نباشد هزبر
که دستانش رستم نهاده است نام
نشسته بیکسر ازو بر تر است
بایران نه مردی بیالای او
بدیدار با زیب و با فرهی
نه از نامداران پیشین شنید
بگیتی کس او را هم آورد نیست
دو پایش بخاک اندرون سر بابر

۱- رجوع شود بدستان هفتخان رستم در شاهنامه .

تو گفתי که از آهنش کرده اند
 چه دریاش پیش و چه ببر بیان
 چنوگر بدی سام را دستبرد
 همه جای جنگست میدان اوی
 همه جنگ با دیو و نراژدها
 می و جام و بویاگل مرغزار
 همیشه بچنک نهنک اندر است
 و گر خود بینی تو چنگال اوی
 بدانی که از وی نیابد رها
 سر افراز و گردنکش و نامور
 سپهدار نامی گو پیلتن
 ستاننده شهر مازندران
 بمردی و را سال ششصد گذشت
 بود زندگانش بسیار مر
 همش زهره باشد همش مغزویال
 کجا باره او کند موی تر
 عقاب از بر ترک او نگذردم انسانی و مطایبت
 یکی برز و بالا بود زور مند
 بر آتش یکی گور بریان کند
 کمر بسته شهر یاران بود
 همه مهر او سوی ایران بود
 ز بهر دل شاه ایرانزمین
 سر دشمنان را سپارد پپای
 بزخم سرگرز سندان شکن
 هم آورد او بر زمین پیل نیست
 تنش زور دارد بصد زور مند

بروی و بسنگش بر آورده اند
 چه درنده شیر و چه پیل زبان
 ز ترکان نماندی سر افرازگرد
 بیابان و کوهست بستان اوی
 ز دیو و بیابان نیابد رها
 نکرده است بخشش و راروزگار
 و یا باپلنگان بچنک اندر است
 چنان هیبت و پیکر ویال اوی
 نه دیو و نه شیر و نه نراژدها
 ز گردان گیتی بر آورده سر
 ستون یلان نازش انجمن
 گشاینده بند ها ماوران
 بدو نیک بسیار بر سر گذشت
 همش زور باشد هم آئین و فر
 بیزم و برزمش نباشد همال
 شود خشک هم رزم او را جگر
 سران جهانرا بکس نشمرد
 همی شیر گیرد بخم کمند
 هوا را بشمشیر گریان کند
 بایران پناه سواران بود
 همه ساله در جنگ توران بود
 شب و روز ناساید از رزم چین
 فرمان دا دار برتر خدای
 بر آرد دمار از دوصد انجمن
 چو گرد پی اسب او نیل نیست
 سرش بر تراست از درخت بلند

بچنگش چه پیل و چه شیر و چه مرد
 اگر با سلیح اندر آید بچنگ
 ازو گشت پیچان و دیده پر آب
 نخست او برد سوی شمشیر دست
 کنند آزمایش ز گردان بسی
 برو یال چون ازدهای دلیر
 چنان گرد که بر کشد روز جنگ
 تنش زور دارد چو شیر ژیان
 اگر بفگند بر زمین روز جنگ
 یکی تیر و پیکان او ده بسیر
 شود موم و زموم تنک آیدش
 یکی جوشن از بر ببندد گره
 پوشد بیر اندر آید بچنگ
 زخفتان و جوشن فزون داندش
 شود چون پوشد بر آیدش پر
 ز شمشیر او گم کند راه شید
 نیارست گفتن کس او را درشت
 نبوده است جنگی که کارزار
 با آورد که کشته شد بیدرنک
 که گردان گرفتی بخم کمند
 چگونه بر آورد رستم غریو
 پیاده گرفت و کشیدش ببند
 به خنجر چگونه بر آورد گرد
 ز خون کرد گیتی چو دریای آب
 هنرهاش هرگز نیاید بین
 همی پروراند گوان دلیر

چو او خشم گیرد بروز نبرد
 یکی زنده پیلست بر کوه گنگ
 بسا رزمگا ها که افراسیاب
 یکی رزم سازیست خسرو پرست
 سلاح ورا بر تتابد کسی
 سطر است بازوش چون ران شیر
 میان تنک و باریک همچون پلنک
 برزم اندرون چون ببندد میان
 نه برگیرد از جای گرزش نهنک
 زهی بر کمانش بر از چرم شیر
 وگر سنک خارا بچنگ آیدش
 برزم اندر آید پوشد زره
 یکی جامه دارد ز چرم پلنک
 همی نام بیر بیان خواندش
 نسوزد بر آتش نه بر آب تر
 بدرد جگر گاه دیو سپید
 هم او شاه هاماورانرا بکشت
 همانا چو سهراب جنگی سوار
 پیش پدر شد بهنگام جنگ
 بمیدان بیند اخت پولاد وند
 شنیدی همانا کز اکوان دیو
 چو کاموس جنگی بخم کمند
 ز شنگل شنیدی بروز نبرد
 بکین سیاوش ز افراسیاب
 از آن گرد چندانکه گویم سخن
 خجسته برو بوم زابل که شیر

«*»

درد از خداوند روز شمار
 کزینگونه دارند تخم و نژاد
 خنک زال کش بگذرد روزگار
 بکرشاسپ و فیرم بسام سوار
 جهانگیر و شیر اوژن و پاکزاد
 بماند بگیتی چنو یادگار

از عجایب امور آنست که رستم با همه دلاوری و شجاعت و کاردانی خود در جنگهای ایران کمتر سپهسالار سپاه است و این کار اغلب بر عهده پهلوانانی چون طوس و فریبرز و گودرز بهاده شده و رستم پهلوان شمشیرزیست که با جنگهای مردانه خویش همه مشکلات را از پیش پای پادشاهان دور میکند. از اینجا باید چنین نتیجه گرفت که داستان پهلوانانی مانند گودرز و طوس، کهن تر از داستان رستم است و چون این طبقه از پهلوانان از قدیم الایام در شمار پهلوانان بزرگ عهد خویش بودند در جنگها سپاه سالاری برای ایشان تصور میشد اما داستان رستم در روزگاران متأخرتری توسعه و تکامل یافت و بدرجه بی رسیدگی این پهلوان در همه جنگها از عهد کیقباد تا پایان عهد کیخسرو دخالت یافت لیکن شهرت او مایه فراموش شدن داستان گودرز و طوس و فریبرز و امثال ایشان نگشت.

نخستین عمل مهم رستم که در متون پهلوی بدان باز میخوریم نجات دادن کاوس از بندها ماوران (مملکت حمیران - یمن) و بیرون راندن افراسیاب است از ایران که در غیبت کاوس بر این دیار تاخته و آنرا مسخر ساخته بود. روایات دیگری از قبیل پروردن سیاوش، گذشتن از هفتخان، فتح دژ سپیدکوه، خونخواهی از سیاوش و تاختن بتوران، جنگ با سهراب، جنگ با برزو، جنگ با جهانگیر پسر خود، جنگ با بانو گشسپ و امثال این امور همه داستانهایست که بتدریج درباره رستم بوجود گرائیدند.